

بسم الله الرحمن الرحيم

مقارن جلسه هفدهم ۱۳۹۶/۰۸/۰۹

لزوم پاسخگویی روشمند به شبهات (۱۷) - شایستگی های لازم یک پاسخگو به شبهات (۳)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقية الله و اللعن الدائم على أعدائهم أعداء الله الى يوم لقاء الله بحث ما در رابطه با روايت «يونس بن يعقوب» بود که مرد شامی برای مناظره با امام صادق (عليه السلام) می‌آید. حضرت به «يونس بن يعقوب» می‌فرماید: ای کاش علم کلام داشتی تا با این مرد مناظره می‌کردی. او در جواب می‌گوید:

«فَيَا لَهَا مِنْ حَسْرَةٍ»

چه حسرت و تأسفی که من در علم کلام تخصص ندارم.

امام صادق به او دستور می‌دهند که برود و از میان اصحاب حضرت، کسانی که علم کلام می‌دانند را بیاورد. «يونس بن يعقوب» می‌رود و «هشام بن سالم»، «قيس بن ماصر»، «حمران بن أعين» برادر «زراره» و کسانی که در علم کلام مسلط بودند را می‌آورد.

البته عزیزان دقت کنند که متکلمین عصر معصوم با اخباریون عصر معصوم اختلافات شدید و عمیقی داشتند. در بعضی از موارد اخباری‌های خشک، قلب معصومین (عليهم السلام) را پر از خون می‌کردند.

این افراد تنها به ظواهر آیات و روایات نگاه می‌کردند و از هرگونه تعقل در روایات و استنتاج و ورود به حوزه پاسخگویی به شبهات، تلاش می‌کردند که خودداری بکنند!

آقای «مدرسی» که در آمریکا هست کتابی به نام «مقدمه‌ای بر فقه اسلامی» دارد که به فارسی هم نوشته شده است. ایشان در مقدمه این کتاب حدود ۴۰ صفحه در رابطه با تاریخ اخباری‌گری در عصر معصومین نکات خوبی نوشته است. به نظر بنده اگر دوستان به این کتاب مراجعه کنند و آن را مطالعه کنند خیلی خوب است.

بحث سر این است که آیا ما در استفاده از اخبار، از عقل هم استفاده کنیم یا از عقل استفاده نکنیم؟! آیا از بحثها و قواعد علم کلام، منطق و فلسفه برای پیشبرد اهداف استفاده کنیم یا استفاده نکنیم؟!

عده‌ای بر این عقیده بودند که فلسفه متعلق به غرب و یونان و کفریات است. ضوابط کلامی هم مخصوصاً قسم اول که همگی عقلیات است، اینها به درد نمی‌خورد.

پرسش:

بعضی از روایات در نهی فلسفه است.

پاسخ:

بله، ولی نهی نسبت به افرادی است که سخنان ائمه طاهرين (عليهم السلام) را کنار می‌گذارند و اقوال فلاسفه را می‌آورند. ما در ابتدای روایت هم به این مسئله اشاره کردیم.

اما اگر ما برای فهم کلمات معصومین (عليهم السلام) از قواعد کلامی و ضوابط فلسفی استفاده کنیم و یا از اشکال مختلف منطق و یا قواعد معانی و بیان استفاده کنیم، تأثیرگذاری آن بر مخاطب دو چندان می‌شود.

به عنوان مثال شما در رابطه با یکی از اصحاب بزرگ امام رضا (علیه السلام) به نام «یونس بن عبدالرحمن» که جزو اصحاب اجماع هم هست وارد شده که از طرف امام به بصره آمده و جزو متکلمین نامی عصر امام کاظم، امام رضا و امام جواد (عليهم السلام) است.

او خدمت امام رضا در مدینه می‌رسد. با امام مشغول گفتگو بودند که درب خانه را می‌زنند. وقتی خادم جلوی در می‌رود می‌بیند که تعدادی از ریش سفیدان و علمای بصره آمدند. امام رضا (علیه السلام) به «یونس بن عبدالرحمن» می‌فرمایند برو پشت این پرده و تا من نگفتم بیرون نیا.

علمای بصره آمدند داخل و بر ضد «یونس بن عبدالرحمن» مطالبی را بیان کردند مبنی بر اینکه این شخص مشرک و زندق است، از فلسفه استفاده می‌کند، از کلام استفاده می‌کند، از قیاس استفاده می‌کند و...! آنها همین‌طور علیه «یونس بن عبدالرحمن» حرف زدند. «یونس بن عبدالرحمن» می‌گوید: بدنم می‌لرزید و اشک می‌ریختم.

زمانی که این افراد رفتند، حضرت فرمودند: «یونس» بیرون بیا! وقتی که آمدم به دست و پای امام افتادم و گفتم: آقا جان! من غیر از حرف‌های شما چیز دیگری نمی‌گویم و برای تبیین کلمات شما از این ابزار استفاده می‌کنم که در مردم بیشتر تأثیر دارد.

امام رضا (علیه السلام) شروع به دلداری دادن «یونس بن عبدالرحمن» کردند و فرمودند: یا یونس! اگر در دست تو طلا باشد و مردم تصور کنند کلوخ است آیا تصورات مردم، ارزش طلا را پایین می‌آورد؟! یونس می‌گوید: عرض کردم خیر!

حضرت در ادامه فرمودند: اگر در دست تو کلوخ یا پشکل باشد که مردم تصور کنند طلاست. آیا تصور مردم به آنچه در دست توست ارزش می‌دهد؟! می‌گوید: عرض کردم: خیر!

امام رضا (علیه السلام) فرمود: یونس! تلاش کن امام زمانت از تو راضی باشد. مردم راضی بودند یا راضی نبودند، رضایت مردم و عدم رضایت مردم، ارزش تو را بالا و پایین نمی‌برد. آنچه ارزش تو را بالا و پایین می‌برد رضایت امام زمان توست.

همچنین نسبت به «هشام بن حکم» و «هشام بن سالم» مطالبی بیان شده است. مشهور است که نسبت به آنها می‌گفتند: این افراد مُجَسِّمه هستند!! و... گاهی اوقات مردم خدمت امام می‌رسیدند و پشت سر «هشامین» حرف می‌زدند. حضرت برای اینکه مردم را آرام کند، می‌فرمود: اگر چنین باشد لعنت خداوند بر آنها باد.

و یا در مورد «زراره» که مقبول نزد امت است کار به جایی می‌رسد که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: "من و پدرانم از زراره بیزاریم!!" در بعضی از موارد وارد شده که امام صادق «زراره» را لعنت می‌کنند. امام صادق در همین حال به پسر او «عبدالله» می‌فرماید: به پدرت سلام برسان و بگو اگر من از پدرت بدگویی می‌کنم همانند کاری است که حضرت خضر انجام داد! حضرت خضر کشتی را سوراخ کرد تا کارگزاران پادشاه تمام کشتی را مصادره نکنند و حداقل کشتی برای تأمین مخارج زندگی دست صاحب خود بماند و او حداقل یک کشتی معیوب داشته باشد.

امام صادق (علیه السلام) به «عبدالله» فرمودند: اگر من نسبت به پدرت حرف‌هایی می‌زنم به خاطر همین قضیه است.

همچنین این قضیه در مورد «صفوان» هم بیان شده است. شما کمتر کسی از اجلاء روات عصر معصومین پیدا می‌کنید که در مورد آنها مذمتی از معصوم نیامده باشد. این قضیه در مورد «محمد بن سنان» هم تکرار شده است.

یکی از معضلاتی که ما امروزه در فضای مجازی گرفتار آن هستیم این است که مخالفین، مذمت‌هایی که نسبت به صحابه در روایات ما وجود دارد را درمی‌آورند و می‌گویند: "بینید امامان شما در رابطه با روات شما چه حرف‌های تند و سنگینی به کار برده‌اند!"

این افراد بی توجه به این قضیه هستند که اگر یک روایت در ذم این شخص است، پنجاه روایت هم در مدح او وجود دارد. ما باید این مطالب را کنار هم بگذاریم و سپس قضاوت کنیم.

در هر صورت...

در اینجا چند نکته وجود دارد که من باید خدمت عزیزان عرض کنم. زمانی که «هشام بن حکم» که نوجوان بود و تازه محاسن در آورده، می‌آید، حضرت او را کنار خود می‌نشاند و می‌فرماید:

«نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ»

در ادامه خطاب به «حمران بن أعین» می‌فرمایند:

«يَا حُمْرَانُ كَلِّمِ الرَّجُلَ فَكَلَّمَهُ فَظَهَرَ عَلَيْهِ حُمْرَانُ»

یا حمران! بلند شو مناظره کن. حمران با مرد شامی مناظره کرد و بر او غلبه کرد.

«ثُمَّ قَالَ يَا طَاقِي كَلِّمُهُ فَكَلَّمَهُ فَظَهَرَ عَلَيْهِ الْأُخُولُ»

سپس فرمودند: مؤمن الطاق! بلند شو مناظره کن. مؤمن الطاق با مرد شامی مناظره کرد و بر او غلبه کرد.

لازم به ذکر است که اهل سنت از «مؤمن الطاق» به «شیطان الطاق» تعبیر می‌کنند، زیرا در حاضر جوابی‌ها و مناظرات کارهایی انجام داده که بعضی‌ها را می‌سوزاند!!

«ثُمَّ قَالَ يَا هِشَامَ بْنَ سَالِمٍ كَلِّمُهُ فَتَعَارَفَا»

حضرت فرمودند: هشام بن سالم! بلند شو مناظره کن.

آن‌ها آنچه می‌شناختند در برابر هم گفتند، اما نتوانستند همدیگر را مغلوب کنند.

«ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لَقَيْسِ الْمَاصِرِ كُلُّهُ فَكَلَّمَهُ فَأَقْبَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَضْحَكُ مِنْ كَلَامِهِمَا مِمَّا قَدْ أَصَابَ

الشَّامِي»

امام صادق (علیه السلام) به قیس ماصر دستور مناظره دادند. زمانی که قیس ماصر بر او غلبه می‌کرد و او را سؤال پیچ می‌کرد امام صادق می‌خندیدند.

«فَقَالَ لِلشَّامِي كُلُّم هَذَا الْعَلَامَ يَعْنِي هِشَامَ بْنَ الْحَكِيمِ»

حضرت به مرد شامی فرمود: می‌توانی با این غلام یعنی هشام بن حکم مناظره کنی؟!

«فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُشَامُ يَا غَلَامُ سَلْنِي فِي إِمَامَةِ هَذَا»

مرد شامی گفت: بله. سپس گفت: ای غلام! در رابطه با امامت کسی که در اینجا نشسته با من حرف بزن.

«فَغَضِبَ هِشَامٌ حَتَّى ارْتَعَدَ»

هشام عصبانی شد و بدنش لرزید.

«ثُمَّ قَالَ لِلشَّامِي يَا هَذَا أَرُبُّكَ أَنْظِرُ لِحَلْقِهِ أَمْ خَلَقَهُ لِأَنْفُسِهِمْ»

هشام به مرد شامی گفت: آیا خداوند به بندگانش مهربان‌تر و خیرخواهانه‌تر است یا خودشان بر خودشان مهربان هستند؟!

«فَقَالَ الشَّامِي بَلْ رَبِّي أَنْظِرُ لِحَلْقِهِ»

مرد شامی گفت: قطعاً خدا نسبت به بندگان مهربان‌تر است.

«قَالَ فَفَعَلَ بِنَظَرِهِ لَهُمْ مَا دَا»

هشام گفت: خدایی که مهربان‌تر است برای هدایت خلق چکار کرده است؟

«قَالَ أَقَامَ لَهُمْ حُجَّةً وَ دَلِيلًا كَيْلًا يَتَسْتَنُّوْا أَوْ يَخْتَلِفُوْا يَتَأَلَّفُهُمْ وَ يَقِيْمُ أَوْدَهُمْ وَ يَخْبِرُهُمْ بِفَرَضِ رَبِّهِمْ»

مرد شامی گفت: حجت‌ها و ادله‌ای برای آن‌ها فرستاده است، پیامبرانی فرستاده است، کتابی فرستاده است تا آن‌ها پراکنده نشوند، دچار اختلاف نشوند و موجب الفت میان آن‌ها شود و دستور داده تا واجبات را اقامه کنند.

«قَالَ فَمَنْ هُوَ»

هشام گفت: فرستاده خداوند کیست؟

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ»

مرد شامی گفت: رسول الله (صلی الله علیه و آله).

«قَالَ هِشَامٌ فَبَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ»

هشام گفت: بعد از پیغمبر اکرم چه کسی است؟

«قَالَ الْكُتَابُ وَ السُّنَّةُ»

مرد شامی گفت: کتاب و سنت حجت است.

مشاهده کنید که چقدر زیبا وارد می‌شود! این بحث یک بحث عقلی است و نه کاری به کتاب دارد و نه به سنت

دارد.

«قَالَ هِشَامٌ فَهَلْ نَفَعْنَا الْيَوْمَ الْكُتَابَ وَ السُّنَّةَ فِي رَفْعِ الْإِخْتِلَافِ عَنَّا»

هشام گفت: آیا کتاب و سنت برای رفع اختلاف میان مسلمانان کافی است؟

«قَالَ الشَّامِيُّ نَعَمْ»

مرد شامی گفت: بله.

«قَالَ فَلِمَ اِخْتَلَفْنَا اَنَا وَ اَنْتَ وَ صِرْتَ اِلَيْنَا مِنَ الشَّامِ فِي مُحَالَفَتِنَا اِيَّاكَ»

هشام گفت: اگر کتاب و سنت رافع اختلاف است چرا ما و تو با هم اختلاف داریم؟

«قَالَ فَسَكَتَ الشَّامِيُّ»

مرد شامی ساکت شد.

«فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لِلشَّامِيِّ مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمُ»

امام صادق به مرد شامی گفت: چرا حرف نمی‌زنی؟

«قَالَ الشَّامِيُّ اِنْ قُلْتُ لَمْ نَخْتَلِفْ كَذَبْتُ»

مرد شامی گفت: اگر بگویم اختلاف نداریم دروغ گفتم.

«وَ اِنْ قُلْتُ اِنَّ الْكِتَابَ وَ السُّنَّةَ يَرْفَعَانِ عَنَّا الْاِخْتِلَافَ اَبْطَلْتُ لِاَنَّهُمَا يَحْتَمِلَانِ الْوُجُوهُ»

و اگر بگویم کتاب و سنت اختلاف را از ما برمی‌دارد خودم حرف خودم را باطل کردم زیرا هرکسی

برداشتی از کتاب و سنت دارد.

«وَ اِنْ قُلْتُ قَدْ اِخْتَلَفْنَا وَ كُلُّ وَاَحِدٍ مِنَّا يَدْعِي الْحَقَّ فَلَمْ يَنْفَعْنَا اِدْنِ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ اِلَّا اَنْ لِي عَلَيْهِ هَذِهِ

الْحُجَّةُ»

و اگر بگویم اختلاف داریم و هریک از ما مدعی حق می‌باشیم در اینصورت قرآن و سنت به ما سودی نداده است زیرا که هرکدام از ما آن را به نفع خویش توجیه می‌کنیم. مگر اینکه همین سؤال را من از هشام بیرسم.

«فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ سَلُهُ تَجِدُهُ مَلِيًّا»

امام صادق فرمود: از او بپرس تا بفهمی که سرشار است.

«فَقَالَ الشَّامِي يَا هَذَا مَنْ أَنْظَرُ لِلْخَلْقِ أَرْبَهُمْ أَوْ أَنْفُسَهُمْ»

مرد شامی گفت: چه کسی بر مخلوق خیراندیش‌تر است؛ پروردگارشان یا خودشان؟!

«فَقَالَ هِشَامٌ رَبُّهُمْ أَنْظَرُ لَهُمْ مِنْهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ»

هشام گفت: پروردگارشان از خودشان خیر اندیش‌تر است.

«فَقَالَ الشَّامِي فَهَلْ أَقَامَ لَهُمْ مَنْ يَجْمَعُ لَهُمْ كَلِمَتَهُمْ وَ يَقِيمُ أَوْدَهُمْ وَ يَخْبِرُهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ بَاطِلِهِمْ»

مرد شامی گفت: آیا پروردگار شخصی را بپا داشته که ایشان را متحد کند و ناهمواریشان را هموار سازد و حق و باطل را برایشان بازگوید؟

«قَالَ هِشَامٌ فِي وَقْتِ رَسُولِ اللَّهِ أَوْ السَّاعَةِ»

هشام گفت: در زمان رسول خدا یا امروز؟

«قَالَ الشَّامِي فِي وَقْتِ رَسُولِ اللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ وَ السَّاعَةِ مَنْ»

مرد شامی گفت: در زمان رسول خدا که خود حضرت بر مسند بود. امروز کیست؟

«فَقَالَ هِشَامُ هَذَا الْقَاعِدُ الَّذِي تُشَدُّ إِلَيْهِ الرَّحَالُ وَ يَخْبِرُنَا بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ زَائِنَةٌ عَنْ أَبِي عَنْ جَدِّ»

هشام گفت: حجت الهی که اختلاف را برطرف کند، حقایق دینی را برای مردم تبیین کند همین شخصی که بر مسند نشسته و خبرهای آسمان و زمین را برای ما باز می‌گوید.

«قَالَ الشَّامِيُّ فَكَيْفَ لِي أَنْ أَعْلَمَ ذَلِكَ»

مرد شامی گفت: من چگونه می‌توانم حقیقت این ادعای بزرگ تو را بفهمم؟

«قَالَ هِشَامُ سَلُهُ عَمَّا بَدَا لَكَ»

هشام گفت: از او سؤال کن.

«قَالَ الشَّامِيُّ قَطَعْتَ عُذْرِي فَعَلَى السُّؤَالِ»

مرد شامی گفت: دیگر من در آخرین مسیر قرار گرفتم.

«فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَا شَامِي أَخْبِرْكَ كَيْفَ كَانَ سَفَرُكَ وَ كَيْفَ كَانَ طَرِيقُكَ كَانَ كَذَا وَ كَذَا»

امام صادق فرمود: ای شامی! می‌خواهی گزارش سفر و راهت را به خودت بدهم؟ چنین بود و چنان بود.

«فَأَقْبَلَ الشَّامِي يَقُولُ صَدَقْتَ أَنْسَلَمْتُ لِلَّهِ السَّاعَةَ»

مرد شامی با خوشحالی گفت: راست گفتی. اکنون به خدا اسلام آوردم.

«فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بَلْ آمَنْتَ بِاللَّهِ السَّاعَةَ إِنَّ الْإِسْلَامَ قَبْلَ الْإِيمَانِ»

امام صادق فرمود: نه بلکه اکنون به خدا ایمان آوردی. اسلام پیش از ایمان است.

الكافي، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ج ۱،

ص ۱۷۱ - ۱۷۳، ج ۴

این موارد همگی نشانگر این است که شاگردان امام صادق سلام الله علیه در فن مناظره و پاسخگویی به شبهات هرکدام در حوزه کاری خودشان تخصص داشتند و جوابهایی که از ائمه طاهرین فرا گرفته بودند را هرکسی به فراخور استعداد خودشان با مخالفین به کار می‌بردند.

ما قبلاً توضیح دادیم که بعد از مناظره هم، امام صادق اشکالات اصحاب خود از جمله «حمران»، «قیس بن ماصر»، «هشام بن سالم» و دیگران را برای آنها بیان فرمودند.

عزیزان دقت کنند که زیربنای قضیه پاسخگویی به شبهات از عصر معصومین (علیهم السلام) بنا گذاشته شده است. و اولین کسی که قیام کرده و این پرچم را برافراشته ائمه طاهرین (علیهم السلام) بودند.

در کتاب «تصحیح اعتقادات امامیه» روایتی وارد شده که امام کاظم (علیه السلام) به «محمد بن حکیم» که یکی از متکلمین بنام عصر امام کاظم (علیه السلام) بوده می‌فرماید:

«كلم الناس و بین لهم الحق الذی أنت علیه و بین لهم الضلالة آلتی هم علیها»

با اهل سنت سخن بگو و مناظره کن و نسبت به حقانیت مذهب شیعه با آنها سخن بگو و گمراهی که در آنها هست را برایشان بگو.

تصحیح اعتقادات الإمامیة، نویسنده: مفید، محمد بن محمد، محقق / مصحح: درگاهی، حسین، ص ۷۱،

فصل فی النهی عن الجدال

خیلی واضح و روشن است. یک عده از آقایان تقریبی مدام می‌گویند: "ما نباید عقاید اهل سنت را نقد کنیم، زیرا به وحدت ضربه می‌زند" معلوم است که این افراد اصلاً با روایات ائمه طاهرین (علیهم السلام) انس ندارند و باید این روایات را ببوسند و کنار بگذارند.

این روایت در کتاب «اعتقادات» آمده است. در کتاب اعتقادی روایتی می‌آورند که مورد تأیید است و می‌خواهند عقیده شیعه را از این روایات بفهمند؛ برخلاف کتب فقهی و دیگر کتبی که «ان قلت» طلبگی در آنجا هست.

فرمود: «بَيْنَ لَهُم الضَّلَالَةُ الَّتِي هُمْ عَلَيْهَا»؛ البته ما در بازگویی گمراهی اهل سنت باید به فرمایش قرآن کریم عمل کنیم که می‌فرماید:

(فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنَا)

اما به نرمی با او سخن بگوئید.

سوره طه (۲۰): آیه ۴۴

و:

(وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا)

و به مردم نیک بگوئید.

سوره بقره (۲): آیه ۸۳

و:

(وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)

و با آنها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن.

سوره نحل (۱۶): آیه ۱۲۵

اگر کسی بخواهد در تبیین بطلان خلافت و عقاید اهل سنت، با توهین و فحش و لعن و سب و شتم پیش رود قطعاً مخالف سیره و سنت اهل بیت (علیهم السلام) است. ولی مباحث علمی فرق می کند. باید با مباحث علمی پیش بروید و بطلان عقاید آنها را برایشان بازگو کنید.

طرف می گوید: قوی ترین دلیل ما بر اینکه ابوبکر خلیفه پیامبر بود این است که پیغمبر اکرم در آخرین لحظه زندگی خود، پیش چشم تمام صحابه به او فرمود: برو و به جای من نماز بخوان. پیغمبر اکرم ابوبکر را برای امر دینی، امام مردم قرار داد و ما برای امر دنیایی امام قرار ندهیم؟!!

این حرف، بسیار عبارت زیبایی است و هرکسی که آن را می شنود تعجب می کند.

آیت الله سبحانی می گفتند: من به مصر رفته بودم و تعدادی از بزرگان نشسته بودند. آقایان اهل سنت روی همین قضیه جانشینی ابوبکر در نماز پیامبر، بحث کردند. پیرمردی از آنها گفت: شما شیعیان اشتباه می کنید. آن همه صحابه از جمله حضرت علی، عثمان، عمر، طلحه، زبیر و دیگران در آنجا حضور داشتند، ولی پیغمبر اکرم خلیفه اول ابوبکر را برای امامت جماعت انتخاب کرد. ایشان نیم ساعت توضیح داد و من هم بعد از او گفتم: "شیخنا عذرا! ان الرجل لیهجر" همه شروع به خندیدن کردند. این شخص هم سرش را پایین انداخت و تا آخر حرف نزد.

شیعه برای خود دلیل دارد! چطور زمانی که رسول گرامی اسلام می فرماید:

« هَلُمُّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ »

بعضی ها ادعا می کنند:

« إِنَّ النَّبِيَّ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ فَحَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ »

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا؛ ج ٦، ص ٢٦٨٠، بَابُ كَرَاهِيَةِ الْاِخْتِلَافِ؛ ح ٦٩٣٢

ولی زمانی که پیغمبر اکرم بفرماید:

«مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ»

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا؛ ج ١، ص ٢٤٠، بَابُ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالْفَضْلِ أَحَقُّ بِالْإِمَامَةِ؛ ح ٦٤٦

آنجا اشکالی ندارد و پیغمبر هذیان نمی گوید و وجع بر پیامبر غلبه نکرده!؟

زمانی که انسان می خواهد این مطالب را بیان کند نه توهین است، نه فحش است و نه اهانت است. یا نه؛ ما بالاتر از آن می گوئیم. در کتاب «صحيح بخارى» جلد اول صفحه ٢٥١ حديث ٦٨١ می گوید پیغمبر فرمود:

«مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يَصَلِّي بِالنَّاسِ»

آقای «شافعی» در کتاب «الأم» می نویسد: ابوبکر یک مرتبه بیشتر نماز نخوانده است. زمانی که ابوبکر می خواست نماز بخواند؛

«وكان رسول الله يصلِّي قاعداً يفتدي أبو بكرٍ بِصَلَاةِ رسول الله والناس مُقتدون بِصَلَاةِ أبي بكرٍ رضی الله

عنه»

پیغمبر اکرم جلو ایستاد، ابوبکر به پیغمبر اکرم اقتدا کرد و مردم هم به ابوبکر اقتدا کردند.

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ج ١، ص ٢٥١، ح ٦٨١

این روایت به یک معما تبدیل شد. اگر نماز پیغمبر اکرم صحیح است چرا همه به پیغمبر اکرم اقتدا نکردند؟! اگر اقتدا به قاعد باطل است نماز ابوبکر باطل است و اقتدا به باطل هم باطل است!! جالب است که در روایت قبل وارد شده است:

«وَأَبُو بَكْرٍ يَسْمَعُ النَّاسَ التَّكْبِيرَ»

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ج ١، ص ٢٥١، ح ٦٨٠

این دو روایت ادله اهل سنت را به هم می‌زند. ما با هم دعوا نداریم، زیرا این روایت در کتاب «بخاری» است نه کتاب «کلینی»! شما به ما جواب بدهید. اگر ما یک استدلال عقلایی داشته باشیم دیگر مشکلی نداریم.

نکاتی پیرامون اربعین حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه)

در رابطه با قضیه اربعین حرف زیاد هست. تنها یک روایت برای شما بخوانم که روایت نابی هست در کتاب «کامل الزیارات» صفحه ١٣٣ که حضرت می‌فرماید:

«مَنْ أَتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ مَا شِئاً كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَمَا عَنْهُ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَرَفَعَ لَهُ أَلْفَ دَرَجَةٍ»

هرکسی پیاده به زیارت قبر امام حسین برود برای هر قدمی که برمی‌دارد خداوند برای او هزار حسنه می‌نویسد و هزار گناه او را پاک می‌کند و هزار درجه برای او می‌نویسد.

کامل الزیارات، نویسنده: ابن قولویه، جعفر بن محمد، محقق / مصحح: امینی، عبد الحسین، ص ۱۳۳،

ح ۴

شما حساب کنید ۸۴ کیلومتر میان نجف تا کربلا چند متر است و هر متر چند قدم است. خداوند عالم به ازای هر قدمی هزار حسنه می‌نویسد.

نقل شده است که بنیانگذار پیاده‌روی اربعین «مرحوم میرزای نوری» (رضوان الله تعالی علیه) صاحب کتاب «مستدرک» بوده است. البته با یک جمع‌های پنجاه، شصت نفری. بعد هم که مدتی تعطیل شد، مرحوم آیه الله شاهرودی بزرگ، «سید عبدالهادی شاهرودی»؛ دوباره این حرکت پیاده روی اربعین را احیا کرد. الحمدلله الآن به این شکل در آمده است.

آقای «بحرینی»، سفیر ما در «دانمارک» می‌گفت: این همایش اربعین، در غرب برای شیعه یک آبرو شده است. هر کس می‌خواهد از شیعه حرف بزند، بحث اربعین را مطرح می‌کند. می‌گویند بینید شیعیان یک همایش بیست میلیونی مسالمت آمیز برگزار می‌کنند، آن هم نود کیلومتر، و کوچکترین آزار و اذیتی هم برای کسی ندارند.

منطق شیعه این است. ولی حرف وهابی یا سنی که مطرح می‌شود، همه مردم این کشت و کشتار و ترور و وحشی‌گری‌های داعش را به ذهن می‌آورند. و الآن این همایش اربعین در حقیقت معرفی شیعه شده در سراسر جهان.

ان شاءالله ادامه مباحث ما بعد از ماه صفر خواهد بود.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته